



# پیشگی

پیشگاه علوم اسلامی  
رسال جامع علوم اسلامی

# جلوه‌های نحوی و بیانی در آیات قرآنی (۱)

ترجمه: علی چراغی  
دبیر عربی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَا أَقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ ﴿١﴾ وَأَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ ﴿٢﴾ وَوَالِدٍ وَمَا وَلَدٌ ﴿٣﴾  
لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ ﴿٤﴾ أَيْحَسِبُ أَنْ لَنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ  
أَحَدٌ ﴿٥﴾ يَقُولُ أَهْلَكْتُ مَا لَا بَدَأُ ﴿٦﴾ أَيْحَسِبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ ﴿٧﴾  
أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ ﴿٨﴾ وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ ﴿٩﴾ وَهَدَيْنَاهُ  
النَّجْدَيْنِ ﴿١٠﴾ فَلَا أَقْنَمُ الْعُقَبَةَ ﴿١١﴾ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعُقَبَةُ ﴿١٢﴾  
فَكُرْبَةٌ ﴿١٣﴾ أَوْ إِطْعَمٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ ﴿١٤﴾ يَلِيْمًا ذَا مَقْرَبَةٍ ﴿١٥﴾  
أَوْ مَسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ ﴿١٦﴾ ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَتَوَاصَوْا  
بِالصَّبْرِ وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ ﴿١٧﴾ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ ﴿١٨﴾ وَالَّذِينَ  
كَفَرُوا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ ﴿١٩﴾ عَلَيْهِمْ نَارٌ مُؤَصَّدَةٌ ﴿٢٠﴾

اشاره:

آن چه در این شماره حضور خوانندگان ارجمند تقدیم می شود، بیان گوشه‌هایی از جلوه‌های نحوی و بیانی سوره‌ی مبارکه‌ی «بلد» است.

\* «لا» در آیه‌ی شریفه‌ی «لا أقسم بهذا البلد» دارای چه مدلولی است و چه رابطه‌ای با سوگند دارد؟

۱ - نخست این که در تمام قرآن و در مقام سوگند هرگز عبارت «أقسم» - لا أقسم بمواقع النجوم [الواقعه / ۷۵].

ب- به تنهایی و بدون «لا» به کار نرفته است، بلکه همیشه با «لا» همراه بوده است؛ مانند:

– فلا أقسم بالخنس [التكوير] /

[۱۵].

– فلا وربك لا يؤمنون [نساء / ۶۵].

علمای نحو برای کاربرد «لا» در قسم توجیهاً متفاوتی دارند. برخی بر این باورند که این «لا» زائده، برای تأکید قسم و به معنی «أقسم» است. زیرا وقتی می‌گوییم: «والله لا أفعل» به معنای «لا أفعل» است و اگر بگوییم: «لا والله لا أفعل» نیز معنا همان «لا أفعل» خواهد بود.

گروهی نیز بر این باورند که «لا» برای نفی قسم است و زمانی به کار می‌رود که مفهوم کاملاً روشن و آن قدر واضح است که ضرورتی برای سوگند وجود ندارد.

عده‌ای نیز اعتقاد دارند، آوردن «لا» به هنگام قسم به منظور نشان دادن اهمیت است. زیرا وقتی گفته می‌شود: «لا أوصيك بفلان» به معنای آن است که «نیازی به سفارش فلانی را به تو نمی‌بینم».<sup>۱</sup>

«لا» در آیه‌ی «لا أقسم بهذا البلد» به طوری که بعداً خواهیم دید، محتمل همه‌ی این معانی و بالاخص تأکید سوگند به دلیل اهمیت موضوع است.

\* می‌دانیم که «حَلَّ» به معنی «حَالَ = مَقِيم» است. آیا آوردن «حَلَّ» به جای «حَالَ» در آیه‌ی دوم (وَأَنْتَ حَلَّ بِهَذَا الْبَلَدِ) دربرگیرنده‌ی نکته‌ی بیانی خاصی است؟

۱. بلی، زیرا:

۱. «حَلَّ» ممکن است به معنی اسم مفعول (مَسْتَحَلٌّ) باشد. وزن «فَعَلَ» از جمله اوزان اسم مفعول است که بیش از هشت وزن دارد. اگر «حَلَّ» را در این آیه به معنای اسم مفعول (مَسْتَحَلٌّ) بگیریم، در این صورت معنی آیه چنین خواهد بود: «لا أقسم بهذا البلد و أنت مستحل قتلک لا تراعی حرمتک فی بلد آمن یا آمن فیہ الطیر و الوحش»<sup>۲</sup> (اگر کاربرد «لا» برای القای این معنا باشد، لای نافی نیست).

۲. «حَلَّ» می‌تواند به معنی «حَلَّال» باشد. در این صورت آیه تلمیح به یوم الفتح (روز فتح مکه) خواهد داشت. زیرا در آن

روز، قتل و اسیر

کردن مشرکان شکست خورده‌ی مکه

به سبب سوء رفتارشان با پیامبر و مسلمانان، برای رسول خدا (ص) حلال شد. در این صورت نیز «لا» برای نفی خواهد بود؛ ضمن این که آیه معنی اول را هم توسعه خواهد داشت.

\* خداوند متعال در سوره‌ی مبارکه‌ی «التین» می‌فرماید: «و هذا البلد الامین». چرا در سوره‌ی مبارکه‌ی «بلد» لفظ «امین» به عنوان صفت برای «بلد = مکه» آورده نشده است؟

۱. زیرا در سرتاسر این سوره، سخن از زنج و مشقت و روا داشته شدن ریختن خون پیامبر و بی‌توجهی به محرمات از سوی مشرکان است. در چنین شرایطی نه رسول خدا (ص) امنیت داشت و نه دیگر مسلمانان. لذا موردی برای ذکر صفت «الامین» وجود ندارد. چون دیگر مکه شهر امنی نبوده است. \* چه نکته‌ی بیانی در تکرار لفظ «البلد» وجود دارد و برای مثال چرا نفرموده است: «وَأَنْتَ حَلَّ بِهَذَا»؟

۲. در زبان عربی «تکرار» برای موارد زیر به کار می‌رود: الف) تهویل یا ترساندن؛ مانند: «القارعة ما القارعة»<sup>۳</sup> «الحاققة ما الحاققة و ما ادراك ما الحاققة»<sup>۴</sup> ب) برای تعظیم؛ مانند: «أفأ من أهل القرى أن يأتيهم بأسنا بياتاً و هم نائمون، أو آمن أهل القرى أن يأتيهم بأسنا ضحى و هم يلعبون، أفمنوا مكر الله...»<sup>۵</sup> در سوره‌ی مبارکه‌ی «بلد» تکرار لفظ «البلد» از باب «تعظیم» است. البته دلیل دیگری نیز برای این تکرار ذکر شده است و آن این که: مقصود از «بلد» شهر

«مکه» است که یک شهر حرام به شمار

می رود؛ در این شهر جایز نیست خون کسی را بریزند و یا او را بترسانند. اما در یوم الفتح خداوند به پیامبرش اجازه داد که در آن بجنگد و هر که را می خواهد به قتل برساند یا به اسارت بگیرد. بنابراین، صفت «آمن» را از آن گرفته است تا چون دیگر شهرها جنگ و خون ریزی در آن روا شود. از این رو لفظ «بلد» دو بار تکرار شده تا هر بار برخوردار از یکی از دو صفت مذکور باشد.

\* منظور از «والد» در آیه ی «وَالِدٍ وَّ مَا وُلِدَ» کیست؟

۱- در مورد مدلول لفظ «والد» دو نظر وجود دارد:

۱. گروهی بر این باورند که لفظ «والد» بر حضرت آدم(ع) و ذریه ی او دلالت می کند.

۲. گروه دوم بر این باورند که منظور از «والد» هر پدری می تواند باشد که هم انسان را در بر می گیرد و هم حیوان را، و استدلال می کنند که اگر این لفظ به انسان و اختصاصاً به حضرت آدم تعلق داشت، از اسم موصول مشترک «ما» استفاده نمی فرمود، بلکه به جای آن اسم موصول «مَنْ» را به کار می برد.

\* لفظ «كَبَدٌ» به چه معنی است و چرا به جای عبارت «فِي كَبَدٍ» از لفظ «مكابداً» استفاده نشده است؟

۱- لفظ «كَبَدٌ» در بر گیرنده ی چند مفهوم و مدلول است؛ از جمله:

۱. به معنی «سختی» و «مشقت» است.
۲. برای بیان قدرت و صلابت و سختی به کار می رود. لفظ «كَبَدَةٌ» به زمینی سخت اطلاق می شود که کار کردن روی آن توأم با مشقت و سختی باشد.

اما دلیل کاربرد شبه جمله ی «فِي كَبَدٍ» به جای «مكابداً» آن است که انسان از بدو تولد با سختی ها و مشقت ها روبه رو می شود، به گونه ای که گویی غرق در این سختی ها و مشقت هاست، تا این که از «عَقَبَةٌ = گردنه» عبور کند و پس از عبور از این مرحله است که بهشتی یا دوزخی بودن او مشخص می شود.

\* جواب قَسَمَ با قسم چه ارتباطی دارد؟

۱- تمام مفاهیم این سوره مبتنی بر همین امر، یعنی تحمل رنج و

مشقت است. با توجه

به مجموعه معنایی که برای کلمه ی

«جَلَّ» بیان شد، می توان گفت:

۱. اگر «جَلَّ» را به معنای «حال» بگیریم،

بیانگر استواری و پایداری پیامبر(ص) در تحمل رنج

و سختی از جانب قوم خود است.

۲. اگر «جَلَّ» به معنی اسم مفعول «مستحل»

گرفته شود، باز هم بیانگر در سختی و رنج بودن

رسول خدا(ص) به خاطر مباح بودن هتک حرمت و

قتل او توسط کفار قریش است.

۳. اما اگر به معنای حلال (ضد حرام) بودن کشتن

و به اسارت گرفتن کفار مکه در یوم الفتح توسط رسول

خدا(ص) باشد، القاکننده ی این مفهوم است که کفار

در رنج و مشقت هستند و مسلمانان در موضع قدرت و

قوت. البته این معنا با آیه ی «وَالِدٍ وَّ مَا وُلِدَ» نیز هماهنگ

است. زیرا «ولادت» فرین رنج و مشقت است و برای

پرورش نوزاد متولد شده به صبر و استقامت بسیار نیاز

است. کما این که گذر از «عقبه» مستلزم تحمل رنج و

گرسنگی و مشقت است.

\* مورد خطاب آیه ی: «أَيَحْسَبُ أَنْ لَنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ» چه

کسی است؟

۱- به باور گروهی از مفسران، آیه خطاب به کسانی است که

مؤمنان را به استضعاف می کشند و نگاهی دارد به آیه ی: «وَأَنْتَ جَلَّ بَهَذَا الْبَلَدِ» بدین معنی که: «... ریختن خون تو را حلال

کرده اند و یاران تو را شکنجه می کنند.»

اما به اعتقاد برخی دیگر، فرد خاصی مورد نظر نیست، بلکه

خطاب عام است. زیرا عموماً انسان وقتی قدرت و ثروت در اختیار

داشته باشد، احساس می‌کند، کسی توان

مغلوب ساختن او را ندارد و اگر غیر از این بود، صاحبان قدرت و زر و زور به دیگران ستم نمی‌ورزیدند. شاهد این معنا، آیات ۱۱ تا ۱۴ سوره‌ی مبارکه‌ی قلم است که می‌فرماید: «مَتَّاعٌ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَتَمُّ، عَتَلُ بَعْدَ ذَلِكَ رَنِيمٌ، أُنْكَانَ ذَا مَالٍ وَبَنِينَ.»<sup>۱</sup>  
\* چرا در آیه‌ی «يَقُولُ أَهْلَكْتُ مَالًا لِبَدَأٍ» به جای لفظ «اهلکت»، از فعل «أَنْفَقْتُ» استفاده نشده است؟

۱. این تنها موردی است که در قرآن لفظ «اهلک» با «مال» آورده شده است و در سایر موارد معمولاً از مشتقات «انفاق» استفاده می‌شود. زیرا جو و فضای سوره‌آکنده از رنج و سختی است و این رنج‌ها حتی به شهادت برخی از یاران رسول خدا(ص) نیز انجامید. از طرف دیگر، کلمه‌ی «اهلکت» با «عقبه»، «یوم ذی‌مسنجبه»، «أصحاب المشئمة» و هر مالی که در راه درست و خیر مصرف نشود - که به مثابه هلاک کردن مال است - تناسب دارد؛ از این رو بر لفظ «أَنْفَقْتُ» برتری دارد و مناسب‌تر است.

\* «لِبَدَأٍ» به معنی «بسیار» است. پس چرا به جای «اهلکت مالا لبدا» نفرموده است: «اهلکت مالا کثیرا»؟  
۱. در مورد معنی «لِبَدَأٍ» دو احتمال وجود دارد:

۱. ممکن است مفرد صیغه‌ی مبالغه (صیغه‌ی فاعل) نظیر «هَمَزٌ» و «حَطْمٌ» باشد.

۲. ممکن است جمع «لِبَدَأَةٍ» باشد، نظیر «نُقْطٌ» که جمع «نقطة» است. و در این صورت تنها معنی «بسیار» نمی‌دهد، بلکه به معنای «الکثیر المجتمع = فراوان گرد آمده» است که معنی مناسب آن در این آیه همین است. زیرا فضای سوره کلاً بیانگر کثرت اجتماع کفار علیه رسول خدا(ص) است که از طرف دیگر با «اهلکت» تناسب کامل دارد.

\* در آیه‌ی «أَيَحْسَبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدًا»، چرا به جای فعل «یره» از فعل «يَعْلَمُ به» استفاده نفرموده است؟

۱. زیرا رؤیت، أهم و أخص از علم است و با رؤیت، جزئیات هم دیده می‌شوند و مشاهده به صورت مفصل صورت می‌گیرد.  
\* می‌دانیم که «نجد» به معنی راه است و «سبیل»، «صراط» و

«طریق» نیز همین

معنا را دارند. آیا «نجد» از نظر معنا

تفاوتی با دیگر مترادفات یاد شده دارد؟

□ بله، «نجد» فقط یک بار در قرآن به کار رفته و به معنای راه سخت کوهستانی و صعب‌العبور است و به همین دلیل به خاطر همراه بودن با مشقت، کمتر در آن تردد و رفت‌وآمد می‌شود. اما بقیه‌ی مترادفات بر راه روشن و پرتدد اطلاق می‌شوند.

\* دلیل آوردن لفظ «نجد» به جای سبیل چیست؟

□ چون با فضای کلی معنای سوره تناسب دارد؛ بالاخص آیه‌ی «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ.»

\* منظور از «نجدین» چیست؟

□ به باور اکثر مفسران، منظور از «نجدین» راه خیر و راه شر است. البته معانی دیگری نیز برای «نجد» ذکر شده است، اما با توجه به فعل «هدیناه» و حدیثی از رسول خدا(ص) که می‌فرماید: «لَا يَكُنْ نَجْدَ الشَّرِّ أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنْ نَجْدِ الْخَيْرِ»، در این آیه به همان معنای «راه» صحیح‌تر است.

\* دلیل آوردن فعل «اقتحم» به جای «اجتاز» یا «عبر» چیست؟

□ «اقتحم» = به سختی و مشقت درنوردید» از نظر معنا، از طرفی با «نجد» که به معنای راه صعب‌العبور مرتفع و کوهستانی است، تناسب دارد و از طرف دیگر با «عقبه = مانع» سازگار است که این نکته‌ی بیانی اوج بلاغت قرآن را می‌رساند. اما اگر به جای «اقتحم» از الفاظ «اجتاز» و «عبر» استفاده می‌شد، نه معنا را به این زیبایی القا می‌کرد و نه با فضای حاکم بر کل سوره

و مخصوصاً آیهی «فقد خلقنا الإنسان

فی کبد» تناسب داشت.

❖ حرف «لا» در «فلا اقتحم العقبة» چه نوع «لا»ی است؟

۱- براساس قواعد زبان عربی، «لا» اگر بر سر فعل مضارع درآید، فدهی «نفی» می‌کند و مشروط به این که وقتی بر سر فعل ماضی می‌آید، تکرار شود، معنی فعل ماضی را نیز منفی می‌کند؛ مانند: «فلا صدق و لا صلی». زیرا «لا ذهب» به معنای «لم یذهب» نیست، بلکه «ما ذهب» معنی فعل ماضی را منفی می‌کند.

اما در مورد «لا» در این آیه، برخی مفسران باور دارند که افاده‌ی نفی می‌کند و برای اثبات آن به برخی اشعار شعرای عرب استناد می‌کنند. اند گروهی دیگر از مفسران اعتقاد دارند، «لا» در این آیه برای نفی نیست، بلکه برای «دعا» است و به جمله‌هایی نظیر: «لا فضل الله فاک»، «لا عافاک الله»، «لا رده الله سالماً» و... استناد می‌کنند. و اگر به این معنا گرفته شود، مفهوم نفی را خواهد داشت و این نفی در حق کسی خواهد بود که مالش را در راهی جز راه خیر انفاق کرده باشد.

اما گروهی دیگر این «لا» را برای نفی استقبال می‌دانند. زیرا در زبان عربی، اگر فعل ماضی افاده‌ی معنی آینده را بکند، می‌توان بر سر آن «لا»ی نفی آورد؛ مانند: «والله لا فعلت ذلك أبداً!» بنا براین، اگر «لا» را در این آیه از این زاویه بنگریم، بدین معنا خواهد بود که «در آینده از مانع عبور نخواهد کرد».

جماعتی نیز این «لا» را برای استفهام می‌دانند و بر این باورند که در اصل «ألا اقتحم العقبة» بوده که همزه‌ی آن حذف شده است. در این صورت، گویی این استفهام برای نکوهش آن چه روی داده است و تشویق به عبور از عقبه (مانع) خواهد بود. البته در قرآن کریم موارد متعددی وجود دارند که همزه‌ی استفهام از عبارت حذف شده است؛ مانند: «أئن لنا لأجراً إن كنا نحن الغالبین» [شعرا / ۴۱]. و «إن لنا لأجراً إن كنا نحن الغالبین» [اعراف / ۱۱۳]. همان‌طور که ملاحظه می‌شود، در آیه‌ی نخست همزه‌ی استفهام ذکر شده، ولی در آیه‌ی دوم حذف شده است.

حال، این سؤال

مطرح می‌شود که «لا» در آیه‌ی: «فلا

اقتحم العقبة»، با کدام یک از این مفاهیم سازگار است؟

در پاسخ باید گفت، همه‌ی موارد یاد شده مورد نظر هستند و اگر به جای «لا» از «ما» یا «لم» استفاده می‌شده، آیه فقط می‌توانست متضمن یک معنا باشد، اما آوردن «لا» این امکان را به وجود آورده است که جمله چهار یا پنج معنا داشته باشد و همه‌ی این معانی نیز مورد نظر باشند.

❖ در آیه‌ی: «و ما ادراك ما العقبة»، لفظ «عقبة» تکرار شده است. چرا؟

۱- تکرار در زبان امری شایع و فراوان است که غالباً برای تهویل (ترساندن)، تعظیم، تحسّر، تخفیم و تحجیب به کار می‌رود. تکرار کلمه‌ی «العقبة» در این آیه با هدف تخفیم، تهویل و تعظیم صورت گرفته است. مشابه این تکرار را در عبارات «الحاقّة ما الحاقّة» و «القارعة ما القارعة» نیز می‌توان دید.

❖ علت به کارگیری فعل «أدراك» به صورت ماضی به جای «یدرک» چیست؟

۱- در قرآن آیاتی چون: «و ما یدرک لعلّه یزکی» [عبس / ۳] و «ما یدرک لعلّ الساعة...» [احزاب / ۶۳ و شوری / ۱۷] وجود دارند که فعل «ما یدرک» در آن‌ها به صورت مضارع به کار رفته است. اما خوب است بدانیم که هرگاه در آیه‌ای این فعل به صورت مضارع به کار رفته باشد، در ادامه نه توضیح و تفصیلی برای آن ذکر شده و نه به این سؤال پاسخی

داده شده است. اما اگر همین فعل به صورت ماضی (مادراک) به کار رفته باشد، تفصیلی به دنبال آن خواهد آمد که متضمن پاسخ سؤال است؛ مانند: و السماء و الطَّارِق، و ما أدراك ما الطَّارِق، النِّجْم الثَّاقِب [طارق / ۳-۲].

و ما أدراك ما العقبة، فك رُقبَة، أو اطعام في يوم ذي مسغبة [بلد / ۱۴].

و ما أدراك ما هي، نارٌ حامية [القارعة].

و ما ادراك ما الحطمة، نار الله الموقدة، التي تطلعُ على الأفتدة [الهزمة / ۷-۵].

لازم به ذکر است که قرآن در بیان مفاهیم گاه روش های خاص خود را دارد که آن را از دیگر نوشته ها ممتاز می سازد. برای مثال، واژگان «العیون» پیوسته به معنای «چشمه های آب» و «الأعین» برای «چشمان»، «الصوم» برای «روزه ی سکوت» و «الصیام» برای «نخوردن و نیاشامیدن» به کار رفته اند.

\* چرا به جای تکرار لفظ «العقبة» همانند موارد مشابه بسیاری در قرآن، از ضمیر «هي» به جای آن استفاده نشده است؟

۱. بله، در سوره ی مبارکه ی «قارعه» می خوانیم: «فأمةٌ هاويةٌ، و ما أدراك ما هي، نار حامية» [القارعة / ۱۱-۹] و در این آیات ضمیر «هي» به منظور تکرار نشدن «هاویه» به کار رفته است. اما در زبان عربی یک قاعده ی کلی وجود دارد و آن این که اسم ظاهر از کنایه و ضمیر قوی تر است. و در سوره ی مبارکه ی «بلد» مسئله قوی تر از آن است که بشود از کنایه یا ضمیر استفاده کرد. از این رو لازم بود که برای القای مفهوم تأکید، لفظ «عقبة» عیناً تکرار شود.

\* عبارت «فك رُقبَة» به چه معنی است و چرا به جای «فك» از کلمه ی «تحریر» استفاده نشده و دلیل ذکر آن «فك رُقبَة» در این آیه چیست؟

۱. در آیات قبل به «عقبة» و هولناک بودن این مانع اشاره شده است (فلا اقتحم العقبة، و ما ادراك ما العقبة)، اما این آیه راه های گذشتن از این «عقبة» را بیان می دارد که یکی از آن ها «فك رُقبَة» = آزاد کردن برده» است. باید توجه داشت که «فك» معنایی فراتر از

«تحریر» دارد. زیرا

اگر مقصود فقط آزاد کردن برده بود، به

جای «فك» همان طور که در بحث از کفارهای

گناهان اشاره فرموده، از لفظ «تحریر» استفاده

می شد. <sup>۱۱</sup> از طرف دیگر، در زمان ما پدیده ای به

نام بردگی وجود ندارد، لذا می توان نتیجه گرفت که

«فك» معنایی فراتر از «تحریر» دارد و به معنای

نجات دادن یک گرفتار است. حال این قید و

گرفتاری ممکن است وام دار بودن، زندانی بودن یا

اموری از این قبیل و حتی کلی تر و عمومی تر باشد

که جوامع بشری امروز گرفتار آن اند و شامل آزاد کردن

ملت های مستضعف از قید اسارت استعمارگران یا

کمک به یک ملت برای نجات از دست یک حاکم

ظالم و مستبد نیز می شود.

\* با توجه به توضیحاتی که درباره ی «فك» و «تحریر»

داده شد، لفظ «عتق» به چه معناست؟

۱. «عتق» و «فك» گرچه هر دو به معنی «گره گشودن»

هستند، اما از نظر کاربرد «عتق» و «تحریر» به یک

معنا به کار می روند. ولیکن «فك» معنایی فراگیرتر از

آزاد کردن برده (عتق- تحریر) دارد.

\* با توجه به این که «مَسْغِبَة»، «سَغَب»، «جوع» و

«مخمصة» همگی به معنای گرسنگی هستند، آیا

انتخاب لفظ «مَسْغِبَة» در این آیه مدلول خاصی دارد؟

۱. بله، زیرا مسغِبَة، معنای گرسنگی گروه و جامعه را

دارد و پیوسته همراه با رنج و خستگی است. اما

«سغب» گرسنگی فردی است، نه گرسنگی عام.

«جوع» نیز به معنی گرسنگی است، ولیکن نه الزاماً توأم

با درد و رنج، و «مخمصة» به

گرسنگی توأم با لاغر شدن شکم گفته می شود. قحطی

و گرسنگی عمومی همراه با رنج و سختی، گرفتاری و مصیبت

برای جامعه به شمار می رود و «عقبه» ای بسیار سخت و دشوار

است. در چنین روزهایی نان و غذا حکم کیمیا را دارد و اگر کسی

گرسنگان خسته و رنجور را اطعام کند، عبور از «عقبه» برای او

ممکن می شود. لازم به ذکر نیست که ثواب اطعام در ایام وفور

نعمت با روزگار قحطی و عسرت تفاوت بسیار دارد. به همین

دلیل یکی از راه های عبور از «عقبه» اطعام یتیم و بینوا در روزگار

سخت قحطی و فراگیر شدن گرسنگی دانسته شده است.

\* «یتیماً» در آیه ی «یتیماً ذا مقربة» چه اعرابی دارد؟

۶. مفعول به برای مصدر (إطعام) است.

\* آیا دلیل خاصی برای مقدم شدن «فك رقة» بر اطعام «یتیم ذا

مقربة» یا «مسکین ذا مقربة» در «في يوم اذا مسغية» وجود دارد؟

۶ قطعاً چنین است. «مسکین» ای که در این آیه ذکر شده است،

مسکین به صورت عام و مطلق نیست، بلکه مفسران میان فقیر و

مسکین تفاوت قائل شده و گفته اند: «فقیر» به کسی گفته می شود

که شدت فقر ستون فقرات (کمر) او را شکسته است، اما «مسکین»

به کسی اطلاق می شود که در آمدش کفاف زندگی او را نمی دهد.

و آیه ی ۷۹ سوره ی مبارکه ی کهف را شاهد می آورند که می فرماید:

«و أما السفينة فكانت لمساكين يعملون فی البحر.»

اما دلیل مقدم شدن «فك رقة» بر دیگر امور آن است که اسلام

برای آزادی ارزش بسیار قائل است و چه بسا یک برده یا یک گرفتار

در بند به دلیل بدهی، دیه ی خون یا امور دیگر، از یتیم و مسکین

به اطعام نیز محتاج تر باشد. بنابراین، او دو مشکل دارد: یکی

گرفتاری و در بند بودن و دیگری گرسنگی و بیچارگی! یتیم و

مسکین آزاد هستند و می توانند برای سیر کردن شکم خود به

این طرف و آن طرف بروند و تلاش کنند، اما گرفتار در بند فاقد این

آزادی است. بنابراین، رهنمایدن وی بر اطعام یتیم و مسکین مقدم

است.

«یتیم» به کسی گفته می شود که به سن رشد نرسیده باشد.

توجه به چنین شخصی

در روزگار قحطی و سختی بر توجه

به مسکین که علاوه بر بالغ بودن مختصر

درآمدی نیز دارد، مقدم است. به همین دلیل است

که در سلسله مراتب نیازمندی، یتیم بر مسکین مقدم

شده است.

نکته ی دیگر این که در آیات فوق، ترتیب عددی

این افراد در جامعه نیز مورد نظر بوده است. بدین

معنی که تعداد گرفتاران بدهکار در جامعه بسیار

اندک است (بردگی نیز ظاهراً به کلی منسوخ شده و

هیچ برده ای وجود ندارد.) و یتیمان بیشتر از آن ها

هستند، اما مساکین در جامعه از هر دو گروه

بیشترند. بنابراین، می بینیم که سیاق آیه هم از نظر

عددی از قلت به کثرت است و هم از نظر شدت

نیاز نیز به: گرفتار در بند، یتیم خویشاوند و مسکین

به مهم تر، مهم و کم اهمیت تر نظر دارد.

\* آیات ۱۱ تا ۱۶ این سوره، از نظر معنا، چه ارتباطی

با آیات پیش از خود دارند؟

۶. از آن جا که گرفتاران در بند، ایتام و مساکین همه

در سختی و عسرت و رنج به سر می برند، از نظر

معنا با آیه ی: «لقد خلقنا الإنسان فی کبد» مرتبط

هستند. و از آن جا که انسان برخوردار از نعمات الهی

باید به این اقشار نیازمند جامعه کمک کند، با آیه ی:

«يقول اهلك ما لآلئبدأ» تناسب پیدا می کنند.

\* تکرار فعل «تواصوا» در آیه ی: «و تواصوا بالصبر و

تواصوا بالمرحمة»، متضمن کدام نکته ی بیانی است؟

۶ این جمله می توانست به یکی از سه صورت زیر



آورده شود:

۱. و تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَ بِالْمَرْحَمَةِ (با تکرار حرف جر به جای تکرار فعل).

۲. و تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَ الْمَرْحَمَةِ. (با معطوف کردن المرحمة بر الصبر به جای استفاده از حرف جر).

۳. و تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَ تَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ (با تکرار فعل).

از میان این سه گزینه، گزینه سوم به خاطر برخوردار بودن از تأکید بیشتر برای اهمیت «صبر» و «مرحمة»، به عنوان دو امر جدا و مستقل از هم، مناسب تر است. چون سفارش به «صبر» به همان اندازه مهم است که سفارش به «مرحمة» و تمام آیات این سوره مبتنی بر صبر و مرحمت هستند. در ضمن باید متذکر شد که «مرحمة» معنایی اعم و اهم از «رحمة» دارد.

\* در آیات: «أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ، وَ الَّذِينَ كَفَرُوا بآيَاتِنَا هُمْ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ» منظور از «الميمنة» و «المشأمة» چیست؟  
[۱] واژه‌ی «میمنة» ایهام به سه معنی دارد:

۱. کسانی که سمت راستی هستند (بهشتیان).

۲. کسانی که نامه‌ی اعمالشان را به دست راستشان خواهند داد.

۳. اصحاب یمن و خیر و برکت که هم با درنوردیدن عقبه بر خودشان افاضه‌ی خیر کردند و هم با نجات گرفتاران و اطعام یتیمان و مساکین به دیگران فیض رساندند.

واژه‌ی «مشأمة» نیز ایهام به سه معنی دارد:

۱. کسانی که سمت چپی هستند (دوزخیان).

۲. کسانی که نامه‌ی اعمالشان را به دست چپشان خواهند داد.

۳. کسانی که هم برای خودشان بدین بوده‌اند (اهلکت مالا لبدا) و هم برای دیگران (چون به خاطر نجات ندادن گرفتاران و اطعام نکردن یتیمان و بینوایان و به بردگی کشاندن مردم و شکستن حرمت خانه‌ی خدا و رسول خدا، نتوانسته‌اند از عقبه به سلامت عبور کنند).

بنابراین، «اصحاب الميمنة» معنایی فراتر از «اصحاب اليمين»

دارد.

\* علت آوردن ضمیر «هم» برای

«اصحاب مشأمة» و ذکر نکردن آن برای

«اصحاب ميمنة» چیست؟

[۱] ضمیر «هم» برای کفار به کار رفته است و اگر برای اصحاب ميمنة (مؤمنان) نیز به کار می‌رفت، مؤمنان را محصور به کسانی می‌کرد که در آیات قبل (تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَ تَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ) از آن‌ها نام برده شده است و این نمی‌تواند درست باشد. زیرا این افراد بخشی از اهل ایمان هستند و مؤمنان بسیار بیش از این افرادند. اما کافران منحصرأ «اصحاب مشأمة» هستند.

\* مؤصده» به چه معنی است و علت مقدم شدن جار و مجرور بر مبتدا در «عليهم نار مؤصده» چیست؟

[۱] «مؤصده» از «أوصدالباب» گرفته شده و معنی آن عبارت است از: چنان در بسته شده است که اتاق یا فضا نه نور، نه راه خروج و نه روزنه‌ای دارد (کیپ کیپ است). علت مقدم شدن جار و مجرور نیز برای «قصر» است. بدین معنی که عرصه‌ی جهنم منحصرأ بر اینان (کفار، اصحاب مشأمة) کاملاً تنگ شده، به گونه‌ای که هیچ راه نجاتی ندارند. اما اگر جار و مجرور مقدم مؤخر می‌شد، جمله معنای حصر را القا نمی‌کرد.

\* در سوره‌ی مبارکه‌ی «همزة» آمده است: «إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّوَصَّدَةٌ، فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ» [همزه / ۸-۹]. اما در این جا (سوره‌ی بَلَد) چیزی به دنباله‌ی آن نیامده است. چرا؟  
[۱] اگر در آیات سوره‌ی «همزة» دقت کنیم، خواهیم

## دید که

خداوند متعال همان طور که صفات

انسان جهنمی و عذاب دیده را به تفصیل بیان می کند

(نکوهش گر، عیب جو، گردآورنده ی مال و پیاپی

شمارش کننده ی مال، کسی که گمان می برد مالش او را جاودانه

می کند)، انواع عذاب های او را نیز به تفصیل بیان می دارد. اما در

سوره ی «بلد»، در بیان صفات عذاب دیدگان، فقط به عبارت

«والذین کفروا» بسنده کرده است. از این رو، در ذکر عذابشان نیز

به تفصیل روی نیاورده است.

\* در سوره ی مبارکه ی «بلد»، خداوند به ذکر کيفر کافران اکتفا

فرموده و از ذکر پاداش مؤمنان خودداری ورزیده است. چرا؟

¶ در سوره ی «بلد» خداوند می فرماید: «لقد خلقنا الإنسان في

كبد.» و «كبد» به معنی مشقت و رنج و سختی است و این مشقت

و رنج بر تمام جو و فضای سوره حاکم است (عبور از عقبه،

طی کردن راه دشوار نجدین، زندگی در روزگار قحطی و گرسنگی

و...) از این رو ذکر پاداش مؤمنان با جو حاکم بر سوره هماهنگی

ندارد. لذا خداوند متعال فقط اشاره فرموده است که مؤمنان

«اصحاب المیمنة هستند. والله اعلم.»

و صلى الله على محمد و آله

## پی نوشت

۱. سوگند به این شهر (۱) و حال آن که تو در این شهر جای داری. (۲) سوگند به پدری

چنان و آن کسی که به وجود آورد. (۳) به راستی که انسان را در رنج آفریدیم. (۴) آیا پندارد

که هیچ کس هرگز بر او دست نتواند یافت؟ (۵) گوید: «مال فراوانی تباہ کردم.» (۶) آیا

پندارد که هیچ کس او را ندیده است؟ (۷) آیا دو چشمش ندادیم؟! (۸) و زبانی و دو

لسب؟! (۹) و هر دو راه خیر و شر را بدو نمودیم؟! (۱۰) ولی نخواست از گردنه ی

(عاقبت نگری) بالا رود! (۱۱) و تو چه دانی که آن گردنه ی سخت چیست؟ (۱۲) بنده ای

را آزاد کردن (۱۳). یا در روز گرسنگی ضعام دادن، (۱۴) به یتیمی خویشتاوند (۱۵) یا بیوایی

خاک نشین. (۱۶) علاوه بر این از زمیری کسانی باشد که ایمان آورده و یکدیگر را به شکیبایی

و مهربانی سفارش کرده اند. (۱۷) ایشان اند خجستگان (۱۸) و کسانی که به انکار نشانه های

ما پرداخته اند، آنان اند ناخجستگان شوم. (۱۹) بر آنان آتشی سرپوشیده احاطه دارد. (۲۰)

۲. وقتی می گویم «دیگر سفارش فلانی را نمی کنم!» بدین معناست که به دلیل اهمیت

موضوع تاکنون بارها سفارش او را کرده ام، به گونه ای که دیگر این سفارش ها را فراموش

نمی کنی.

۳. به این شهر

(مکه) سوگند یاد نمی کنم. در حالی که

زیختن خون تو در آن روا داشته شده، حرمت در شهر

ایمنی که پرزنده و درنده در آن در امان اند، رعایت و پاس داشته

نمی شود.

۴. و سوگند به این شهر امن [تین / ۳].

۵. کوبنده، چیست کوبنده؟ [تقارعة / ۲-۱].

۶. آن فرو کوبنده، چیست آن فرو کوبنده؟ [الحاقة / ۲-۱].

۷. آیا ساکنان شهرها ایمن شده اند از این که عذاب ما شامگ ها ن.

در حالی که به خواب فرو رفته اند. به آنان برسند؟ و آیا ساکنان شهرها

ایمن شده اند از این که عذاب ما نیمه روز. در حالی که به بازی سرگرم اند.

به ایشان در رسد؟ آیا از مکر خدا، خود را ایمن دانستند؟ [اعراف / ۹۹-۹۷].

۸. گردونه ی عاقبت نگری.

۹. [که] عیب جوست و برای خیرچینی گام برمی دارد، مانع خیر.

متجاوز، گناه پیشه، گستاخ و گذشته از آن، زنا زاده است، به صرف

این که مال دار و پسر دار است.

۱۰. به خدا سوگند، این کار را هرگز انجام نخواهد داد!

۱۱. در سوره ی نساء. آیه ی ۹۲. سه بار از عبارت «تحریر رقیه»،

به عنوان کفاره ی گناه قتل غیر عمد به کار رفته است. و در سوره ی مائده

آیه ی ۸۹ از عبارت «تحریر رقیه» به عنوان کفاره ی سوگندی که از روی

ایمان قلبی یاد شده باشد، استفاده شده است. هم چنین در آیه های ۴-

۳ سوره ی مجادله «تحریر رقیه» به عنوان کفاره ی سخن مردی که به زن

خویش بگوید: «تو خواهر و مادر منی!» ذکر شده است: چنین مردی

زمانی می تواند با زن خود رابطه مجدداً برقرار کند که بک برده را آزاد سازد

با دو ماه متوالی را روزه بگیرد و در صورت عدم توانایی، ۶۰ نفر مسکین

را اطعم کند.